علیرضا رئیسیان و محمد اطبایی در میزگرد بررسی حضور سینمای ایران در عرصه‌های جهانی ۱۵

یادداشتی از احمد طالبی‌نژاد ۱۵

نگاهی به نمایشنامه‌های نغمه ثمینی ۱۶

یادداشتی از ایثار ابومحبوب ۱۶

علی رهبری در فستیوال برانیسلاوا

سرخوان

درباره قطعه «خون ایرانی» اثر علی رهبری

ایرانی زیستن

آروین صداقت‌کیش

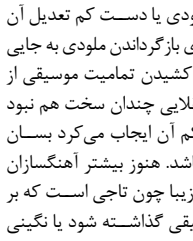

نیازی نیست که بسیار موسیقی ایرانی بدانی تا بتوانی رنگ ایرانی «خون ایرانی» را لمس کنی. شخصیت ایرانی این قطعه به روشنی و وضوح خود را به انسان دیکته می‌کند. در پی شبیه شدن به نسخه برتر هم نیست و چشم به آرمانشهری در آن‌سوی آب‌ها ندوخته است. برای آفریننده این اثر ایرانی بودن معنایی روشن‌تر، شکل‌یافته‌تر و عمیق‌تر از تنها ترکیب ملودی‌های شناخته‌شده با ابزارهای موسیقی سمفونیک دارد. اینجا وقایع موسیقایی ژرف‌تر از پوسته سطحی چیزهای دیگری هم برای عرضه دارد.

بخش اعظم جریان موسیقی سمفونیک ایرانی در طول تاریخ خود تا حد زیادی با مفهوم «نگاه یا صدای مسلط» در موسیقی ایرانی در حال تعامل بوده است. صدای مسلط در عصر معلمان «علی رهبری» می‌گفت: ملودی‌ها در موسیقی ایرانی اصل است. پس ترجمان این اصل بودن برای آهنگسازانی که موسیقی سمفونیک می‌ساختند این بود: ملودی‌های نابی در این موسیقی وجود دارد که می‌توان به عنوان ماده اولیه به کار گرفت.

از این دیدگاه شخصیت ملودیک این موسیقی به حدی قوی است که احتیاج نداریم به جست‌وجوی روابط و زوایای پنهان دیگر برخیزیم. این یعنی فروکاستن موسیقی به یکی از عناصر بنیادی آن؛ کاری که بسیاری از قطعات ساخته شده این ژانر دانسته یا نادانسته کرده‌اند. نه اینکه هیچ آهنگسازی پیش از علی رهبری به آن نیندیشیده باشد، کسانی تلاش هم کرده بودند اما قدرت آن گفتمان موسیقایی چنان بود که سرانجام به همان نقطه آغاز باز می‌گشتند. گوشه و کنار تلاش‌هایی اندک نیز برای شکستن گفتمان برتری ملودی یا دست کم تعدیل آن صورت می‌گرفت، کوشش برای بازگرداندن ملودی به جایی که درخور آن باشد و بیرون کشیدن تمامیت موسیقی از زیر سایه آن. اما این امر، تقلایی چندان سخت هم نبود چرا که ژرفا و گستردگی کم آن ایجاب می‌کرد بسان تک‌ستاره‌هایی جداافتاده باشد. هنوز بیشتر آهنگسازان می‌اندیشیدند که ملودی زیبا چون تاجی است که بر سر ساختار ارکستری موسیقی گذاشته شود یا نگینی زیبا که بر انگشتری بنشیند. جز این، هر گاه حرکتی رخ می‌داد خارج از حوزه گفتمان برتری ملودی بود؛ بنگرید می‌گویم خارج، و نه از درون . اما در زمان ساخته شدن «خون ایرانی» (۱۳۵۰) شکل این گفتمان در جایی دیگر به طور بنیادی در حال دگرگونی بود.

از چندی قبل موسیقی ایرانی در وضعیت نوعی اعاده حیثیت به سر می‌برد. این دگرگونی گفتمان موسیقی هنوز به شکل صریح متضمن تغییری در جایگاه ملودی نبود اما از آنجا که در کار ساختن هویتی تمام و کمال- بنا بر عقیده آنها که در این تغییر دست داشتند- برای این موسیقی بود، خود به خود باعث تغییراتی در نگاه به این عنصر موسیقی شد. خون ایرانی را از جهات مختلف می‌توان از اولین آثاری دانست که به این تغییر در گفتمان موسیقایی وقت، واکنشی درخور نشان داده است.تغییرات جدی در گفتمان موسیقی همراه با تغییر در توانایی‌ها و ابزار صورت گرفت. آهنگسازان پیشین کمتر به شکل عملی با موسیقی ایرانی آشنا بودند و در صورت آشنایی نیز زیاد بر آن اهتمام نمی‌ورزیدند. به عکس در این دوره آهنگسازانی ظاهر شدند که به خوبی آموزش موسیقی ایرانی را تجربه کرده بودند (جز رهبری به «داریوش دولتشاهی» هم می‌توان اشاره کرد). تاثیر این موضوع را می‌توان در افزایش عمق آگاهی آنها از روابط درونی موسیقی ایرانی دید.

علی رهبری آهنگسازی از همین نسل یادشده است و خون ایرانی به احتمال زیاد یکی از اولین آثاری است که بر این بستر دگرگون شده خلق شد. نام کامل قطعه «خون ایرانی (گِرد نت سل)» است. با وجود اشارات آشکار متن موسیقی به دشتی، از آوردن نام آن خودداری شده. این عمل شاید برای آشنازدایی بوده یا آن‌گونه که نویسنده دفترچه سی‌دی می‌اندیشد به جهت برقرار کردن ارتباط با مخاطبان غیرایرانی است، که دومی با توجه به سال و مکان انتشار قطعه (ایران) کمی بعید می‌نماید.

به هر روی خون ایرانی از جهت برخورد کاملاً نو و متفاوت آن با گفتمان موسیقی پیش از خود دارای اهمیت زیادی است؛ اهمیتی که متاسفانه تا امروز از احراز آن دور مانده است. علی رهبری هویت ایرانی قطعه‌اش را نه فقط در ملودی‌ها که در مواد و مصالح و روابط می‌یابد. انگار که او آن نقاشی‌های فشرده شده در یک سطح را رنگین کرده و به دنیایی چندبعدی آورده و به آنان جسمیت بخشیده است.

برای او کافی نبود که یک ملودی را بگیرد و تمام موسیقی‌اش را از آن بسازد، او از هویت ایرانی چیزی بیش از این می‌خواست. به همین دلیل خون ایرانی دارای منطقی دیگر شد. بسان هنرمندی مسلط بر موسیقی دستگاهی، که بدون نیاز به تکرار ملودی‌ها و با نفوذ به سطح روابط، که آنچه می‌آفریند هویت دستگاهی دارد؛ علی رهبری نیز با متحول کردن سطح برخوردش با مواد و مصالح قطعه‌ای دگرگونه به دنیای موسیقی می‌آورد.برای او ایرانی ساختن امری نیست که باید از جایی وارد کرد، او لاجرم این گونه می‌سازد. یک‌بعدی کردن را به رسمیت نمی‌شناسد و درهم می‌ریزد. برای ارکستر چنان می‌نویسد که انگار نوازنده‌ای تار به دست، آزاد می‌نوازد. نوازنده‌ای که ویژگی‌ها و روابط درونی موسیقی ایرانی را کاملاً درونی کرده و اکنون بی‌زحمتی آنها را به سرپنجه می‌آورد.

ادامه در صفحه ۱۴

گفت‌وگو با علی رهبری آهنگساز و رهبر ارکستر

ارکستر سمفونیک تهران را باید از نو ساخت

ایمان پاکنهاد

در کل ارکستر باید پایه و اساس درستی داشته باشد و باید متوجه شوند که یک ارکسترسمفونیک به ایران و ترکیه و آلمان و امریکا و دیگر کشورها ربطی ندارد و هنری است که حالا جزء هنرهای معمول دنیاست. این‌طور نیست که هندی‌ها بگویند چون موسیقی سمفونیک هندی نیست، پس ما هم استفاده نمی‌کنیم همان‌طور که مثلاً اگر کسی در شغل‌های مذهبی فعالیت می‌کند، از کامپیوتر هم استفاده می‌کند چون می‌داند که این وسیله جزء ملزومات است. پس نباید بحث بر سر این جور مسائل جزیی باشد.

علی رهبری پنج هفته گذشته را مشغول رهبری سه ارکستر سمفونیک در نقاط مختلف دنیا بود. در هر سه ارکستر هم رهبر میهمان بود. کره، آفریقای جنوبی و ترکیه سه کشوری بودند که رهبری ارکستر آنها را رهبری کرد. او که در دهکده‌ای در اتریش زندگی می‌کند به طور مدام در سفر به کشورهای مختلف برای رهبری ارکستر سمفونیک است. صریح پاسخ می‌دهد و برخی جاها عذرخواهی می‌کند که ممکن است ایرانی‌ها از این‌گونه اظهارنظرش ناراحت شوند. می‌گوید: «اتفاقاً الان موقع خوبی است که درباره ایران حرف بزنیم.» پیشنهاد می‌دهیم وضع ارکستر هشتاد و اندی ساله ایران را با ارکسترهای جوان این سه کشور مقایسه کند و علی رهبری گفت‌وگو را این‌گونه آغاز می‌کند.

۳۵ سال است که در کار رهبری ارکستر هستم و بیش از ۱۲۰ ارکستر را رهبری کرده‌ام و فکر می‌کنم می‌توانم برای ارکستر سمفونیک تهران مفید باشم. تمام پنج هفته گذشته را در حال رهبری ارکستر در سه کشور کره جنوبی، آفریقای جنوبی و ترکیه بودم. من در سال‌های اخیر در کشورهایی مثل سوئیس و آلمان رهبری کرده‌ام اما ناعادلانه است که ارکستر این کشورها را با ایران مقایسه کرد. اما دست‌کم می‌توانم ارکستر این سه کشوری را که در پنج هفته اخیر آنجا بودم با شرایط ایران مقایسه کنم. هفته نخست را در سئول بودم. ۴۰ سال پیش سئول ارکستر سمفونیک نداشت. در حالی که ما داشتیم. ۴۰ سال پیش که من در ایران بودم، ارکستر سمفونیک ما ۴۰ساله بود. کره جنوبی آن موقع نه‌تنها ارکستر نداشت، که وضع مالی و اقتصادی خوبی هم نداشت. اما اکنون گذشته از اینکه تمام دستگاه‌های صوتی و تصویری که در دنیا استفاده می‌کنند کره‌ای است، موسیقی آنها هم‌اکنون در سطح جهانی است. چون آن را جدی گرفته‌اند. نیازی که آنها به تشکیل ارکستر داشتند به اندازه نیاز ایران نبود.

پنج سال پیش که پس از ۳۰ سال به ایران آمدم، دیدم که هنوز جوان‌ها و حتی مدیران تشنه موسیقی جدی و خوب بودند. ناعادلانه است که مشکلات را فقط گردن نوازنده‌ها یا فقط گردن مدیران انداخت. اینها به هم ارتباط دارند. در کره رهبری ارکستر را از ۱۰ هزار کیلومتر آن طرف‌تر دعوت می‌کنند تا نیاز ارکسترشان را برطرف کنند و مثلاً آن رهبر ارکستر یک هفته با آنها کار کند. مثالی بزنم که بشود با ایران مقایسه کرد. آنها همان قدر که به فوتبال‌شان اهمیت می‌دهند به همان اندازه برای فرهنگ‌شان هم اهمیت قائل‌اند. چند بار هم ایران و کره جنوبی با هم فوتبال بازی کرده‌اند. آنها پول خرج می‌کنند تا فوتبال‌شان ترقی پیدا کند. مربی خارجی می‌آورند تا موفق شوند. حالا برای ارکسترشان هم همان اهمیت را قائل‌اند. رهبر ارکستر قبلی‌شان یکی از دوستان من بود که اهل روسیه است و قبلاً برنده مسابقات رهبری ارکستر آلمان شده بود. این آقا که اهل کره نبود اما آمد و ارکستر را به سطح جهانی رساند و حالا می‌بینیم که ارکستر کره درجه یک است. اما تفاوت فوتبال با ارکستر این است که اگر ارکستر به سطحی جهانی رسید دیگر افول نمی‌کند اما در فوتبال چنین نیست. چند بار می‌برند و چند بار می‌بازند. مربی خوب برای فوتبال مثل آمپول است. ممکن است ببرند ممکن هم هست که ببازند. این را هم بگویم که یک تیم فوتبال با مربی بد هرگز موفق نمی‌شود. این از وضعیت کره. بعد از کره من به آفریقای جنوبی رفتم. کنسرت‌های مخصوص برای افراد مهم برگزار کرده بودند. میهمان‌ها اسپانسرهای جام جهانی بودند. دو هفته آنجا بودم و برای سفرای مختلف کشورهای مختلف برنامه اجرا کردم. ۲۶ سال بود به آفریقای جنوبی نرفته بودم. اگر در مقام مقایسه با ایران بربیایم، آنجا هم اتفاقی مشابه با انقلاب ایران افتاد که منجر به تعطیلی مراکز مهم فرهنگی شد. اما دوباره «ژوهانسبورگ فیلارمونیک ارکستر» را ساختند که اکنون ۱۰ساله است. دنبال رهبرهای ارکستر خوب و درجه یک رفتند. پایه‌ریزی اساسی کردند تا آنجا که الان می‌توان ارکسترشان را با ارکسترهای درجه اول اروپا مقایسه کرد حتی ترکیه که بسیار علاقه‌مند هستند و می‌دانند که ارکستر مهم است. اکنون کار به جایی رسیده و سطح ارکستر آنقدر بالا رفته که داریم آهنگسازهای ترکیه را به جهان معرفی می‌کنیم.

در کل ارکستر باید پایه و اساس درستی داشته باشد و باید متوجه شوند که یک ارکسترسمفونیک به ایران و ترکیه و آلمان و امریکا و دیگر کشورها ربطی ندارد و هنری است که حالا جزء هنرهای معمول دنیاست. شما اکنون فیلم هندی نگاه نمی‌کنید که ارکستر سمفونیک در موسیقی فیلمش نقشی نداشته باشد. این‌طور نیست که هندی‌ها بگویند چون موسیقی سمفونیک هندی نیست، پس ما هم استفاده نمی‌کنیم همان‌طور که مثلاً اگر کسی در شغل‌های مذهبی فعالیت می‌کند، از کامپیوتر هم استفاده می‌کند چون می‌داند که این وسیله جزء ملزومات است. پس نباید بحث بر سر این جور مسائل جزیی باشد. اما نکته دیگری هم هست. مشکلات فعلی مرتبط با ارکستر مال امروز و سال‌های پیش نیست. ۴۰ سال پیش هم درست مثل الان بود. ۵۰ سال پیش رهبرهای ارکستر سمفونیک تهران مدام عوض می‌شدند. مثلاً رهبری می‌آمد که به خاطر منافع خودش می‌چسبید به ارکستر. بعد رهبری با تحصیلات و وضع بهتری می‌آمد و می‌گفت همه نوازنده‌ها را بیرون کنید تا نوازنده‌های خارجی بیایند.

-همان دوران که از آن به دوران طلایی تعبیر می‌کنند؟

یکی از همکاران شما چند وقت پیش به من زنگ زد و پرسید «نظر شما راجع به دوران طلایی ارکستر سمفونیک تهران چیست؟» در جواب ایشان گفتم این حرف معنا ندارد. صحبت از فیلم‌های والت‌دیزنی نیست. بحث بر سر فرهنگ است. معتقدم در ارکستر سمفونیک تهران هیچ‌گاه دوران طلایی وجود نداشته است. ضبط‌های آن موقع ارکسترسمفونیک هیچ کدام در رادیوهای خارجی قابل پخش نیست. البته منظور از دوران طلایی دورانی است که فرهاد مشکات برای رهبری ارکستر آمد. او آن موقع جوان بود که البته سن خیلی مهم نیست. او حتی در خارج تحصیلات عالیه داشت و تجربه‌ای نسبی هم داشت. ایشان که آمدند بخشی از نوازنده‌های ایرانی را بیرون کردند و به جایشان نوازنده‌های خارجی آوردند. آن موقع من ۲۵ساله بودم و رئیس هنرستان. خیلی تعصب داشتم که حتماً باید با نوازنده‌های ایرانی کار کرد. بنابراین ارکستر سمفونیک ۱۰۰ نفره کنسرواتوار را تاسیس کردیم. اتفاقاً دلیل اصلی‌ای که من ایران را با حالت اعتراض و تلخی سه سال پیش از انقلاب ترک کردم، همین قضیه دوران طلایی بود. من اعتراض داشتم که به رغم اینکه پول خرج می‌کنند و نوازنده‌های خارجی می‌آورند و می‌فهمند که قضیه ارکستر مهم است، اما نوازنده‌های جوان ساز درست و حسابی ندارند که برای آینده موثر واقع شوند. می‌گفتند برای خرید آرشه ۱۰ تومانی بودجه نداریم اما ۱۰ هزار تومان می‌دادند و نوازنده‌های متوسط خارجی می‌آوردند. قضیه دوران طلایی همین بود. ما ایرانی‌ها به داستانسرایی و اسطوره‌پردازی علاقه فراوانی داریم. هیچ وقت به حال فکر نمی‌کنیم.

همیشه درباره گذشته حرف می‌زنیم. درباره گذشته هم افراد مسن می‌گویند شما نمی‌دانید آن موقع ما چه می‌کردیم و چه! همه‌اش بیخود است و ناشی از ناآگاهی و ناآشنایی. در تمام این مدت فقط و فقط یک ارکستر داشتیم. پس نمی‌توان آن را با ارکستر دیگری مقایسه کرد. با این حساب چگونه می‌توانیم بگوییم این ارکستر طلایی بوده. بعد از انقلاب از ارکستر نسبت به پیش از انقلاب استفاده خیلی بیشتری شده است یعنی سرودهای بیشتری ساخته‌اند. خیلی هم عالی است. چون فهمیده‌اند مهم است. اما یک چیزی را متوجه نشده‌اند. البته هیچ اجباری نیست که مسوولان رده‌بالای موسیقی و ارکستر را بشناسند. اگر بدانند که عالی است مثلاً وزیر فرهنگ آلمان الزاماً نباید این نوع از موسیقی را بشناسد.

در ایران هم ممکن است بر حسب اتفاق روزی وزیر ارشادی پیدا شود که بداند وجهه ارکستر فیلارمونیک و سمفونیک برای شهر تهران یا کشور ایران کمتر از وجهه فوتبال نیست. فوتبالی‌ها وقتی سن‌شان بالا می‌رود، ضعیف می‌شوند اما موزیسین‌ها برعکس.

در اخبار می‌خوانم که سیاستمداران فعلی ایران با سیاستمداران ونزوئلا ارتباط نزدیکی دارند و مدام به هم سر می‌زنند. من درست ۳۰ سال پیش با ارکستر سالزبورگ به ونزوئلا رفته بودم. آن موقع این کشور از نظر موسیقی کلاسیک خیلی ضعیف و عقب بود. همین آقای هوگو چاوس که اجباری هم ندارد که به اهمیت این عرصه واقف باشد، به دلایلی متوجه شد موسیقی کلاسیک برای مردم مهم است. آنقدر پی این کار را گرفت که اکنون ارکسترشان وضع خوبی دارد. البته نمی‌توان گفت درجه اول است اما قطعاً از ارکستر ما بهتر است. آنها اندازه ما هم قدمت ندارند اما شروع کردند به تاسیس مدرسه‌های موسیقی و در پنج شش سال ارکسترشان را به این سطح رساندند. دقیقاً آن چیزی را که ما نیاز داریم، آنها دارند. آن چیزی را هم که ما داریم، آنها ندارند و آن فرهنگ پرسابقه و استعداد موزیسین‌های ماست.

-آیا ارکستر سمفونیک تهران این پتانسیل را دارد که در آینده بتوان آن را با ارکسترهای اروپا مقایسه کرد؟

مثالی بزنم. ارکستر پارسیان گروهی ۲۵ نفره است. با این تعداد می‌توان در عرض یک هفته کاری حرفه‌ای ارائه کرد. باقی همه حرف است. آقای توسکانینی یکی از بزرگ‌ترین رهبرهای دنیا گفته ارکستر بد وجود ندارد و این رهبر ارکستر است که خوب یا بد است. معلوم است که ایران پتانسیل‌اش را دارد. در ایران سالن تمرین خوب وجود دارد در حالی که ترکیه‌ای‌ها در به در دنبال جا برای تمرین می‌گردند.

در ایران هیچ وقت ارکستر سمفونیک تهران پایه و اساس درستی نداشته است. همه بداهه‌سرایی بوده. تهران تالار تمرین و کر و اجرا را دارد. من در این امکانات سمفونی نهم بتهوون را رهبری کرده‌ام. یک ارکستر بعد از این امکانات به یک مدیر هنری نیاز دارد نه رهبر دائم. مدیر هنری برای هر ارکستر مهم‌ترین شخصیت است. باید کسی باشد که سطح ارکستر را بفهمد. باید با اقتصاد هم آشنایی داشته باشد. البته دکترا لازم ندارد. می‌تواند کسی باشد که در بازار خوب کار کرده و موسیقی هم بلد باشد یعنی بتواند برای ارکستر درآمدزایی کند. باید توانایی این را داشته باشد که ارکستر را به فستیوال‌ها معرفی کند. افراد با این خصوصیات در ایران کم نیستند. می‌توان پیدا کرد. اما باید با بی‌طرفی انتخاب شود. با زد و بند و رفیق‌بازی و اینها نمی‌توان کار را درست کرد. این شخص بسیار مهم‌تر از رهبر دائم است. هربرت فون‌کارایان که من در برلین آسیستانش بودم، جمله قشنگی دارد. می‌گوید هر رهبر میهمان که یک هفته به ارکستری می‌رود، در آن یک هفته رهبر دائم آن ارکستر است. مساله مهم دیگری هم وجود دارد. مثالی بزنم. ارکستر آفریقای جنوبی و کره دوشنبه و سه‌شنبه تمرین می‌کنند و چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه کنسرت می‌دهند. و هفته‌های بعد برنامه‌های دیگر دارند. ارکستر سمفونیک تهران هیچ گاه به چنین سطحی نرسیده است. آنجا تا شش هفته تمرین می‌کنند و چند شب اجرا می‌دهند.

من در اروپا اپرا را در پنج روز ضبط کرده‌ام؛ اپرایی که چند برابر ارکستر سمفونیک کار دارد. در کل هم از نظر من کسی که اپرا را رهبری نکرده باشد، رهبر نیست. نوازنده‌ها اجبار دارند که قطعه‌ای را در دو روز بزنند. اگر نتوانند، خودشان بیرون می‌روند. نوازنده‌ها باید خودشان را وفق دهند یعنی اگر به آنها گفته شد باید قطعه‌ای را برای فردا آماده کنند، بتوانند. اما برای این کار هم باید ذهن آنها را آسوده گذاشت یعنی آنها نباید دغدغه حقوق و مسائلی از این دست را داشته باشند و با خیال راحت کار کنند. در ایران باید بدون آنکه نوازنده‌ها را از کار بیکار کنند و به زندگی‌شان لطمه وارد کنند، تمام ارکسترها را که برخی‌شان مثل ارکستر تلویزیون فقط روی کاغذند و متاسفانه مایه آبروریزی، یکجا جمع کنند و در قالب یک ارکستر با نامی مثل «ارکستر فیلارمونیک ایران» درآورند. ارکستر سمفونیک تهران را باید از نو ساخت. همه چیزش را باید از صفر شروع کرد حتی اسمش را. هیچ اشکالی هم ندارد. در ایران موضوعی وجود دارد که بالکل اشتباه متوجه شده‌اند. آنها فکر می‌کنند رهبر ارکستر حتماً باید ایرانی باشد در حالی که اصلاً چنین نیست.

اینچنین می‌شود که سعی می‌کنند برای فوتبال مربی‌ای از کروواسی بیاورند اما برای ارکستر چون فکر می‌کنند حتماً باید رهبری ایرانی داشته باشد، کسی می‌آید که تجربه‌ای هم جای دیگر نداشته است. خب مربی خوب برای فوتبال و رهبر خوب برای ارکستر گران است. سیاستمدارها در ایران فوتبال را می‌فهمند و برایشان مهم است. اما این بحث درباره ارکستر سمفونیک صدق نمی‌کند. آقای هوگو چاوس این را فهمید اما متاسفانه در ایران متوجه نشدند. البته نکات مثبتی هم وجود دارد. همین که چند وقت پیش ارکستر را به اروپا فرستادند، نکته مثبتی است. اگرچه فرستادن ارکستر با آن سطح به اروپا اشتباه است اما خود این ایده که غربی‌ها بدانند ایران چنین ارکستری دارد، مثبت و مهم است. اما اشتباه بسیار بزرگ این است که سالن‌ها را اجاره کردند و بلیت مجانی ارائه کردند. این افتضاح است یعنی بدتر از این نمی‌شود علیه موزیسین‌ها اقدام کرد. با این کارها دیگر آنها را دعوت نمی‌کنند اما باز هم می‌گویم که صرف اینکه کشف کردند که باید ارکستر را به دنیا معرفی کنند مثبت است اما راهش این نیست.

ادامه در صفحه ۱۴

خلاصه گفت‌وگو

علی رهبری که در دنیا به نام الکساندر رهبری شناخته می‌شود ارکسترهای مختلفی را در دنیا رهبری کرده است. او سابقه رهبری ارکستر سمفونیک تهران را نیز دارد. او در این گفت و گو به آسیب شناسی وضعیت ارکستر سمفونیک تهران می‌پردازد و این ارکستر را با ارکسترهای کشورهایی چون ترکیه و آفریقای جنوبی و کره جنوبی مقایسه می‌کند.

او معتقد است ارکستر سمفونیک تهران هیچ‌گاه «دوران طلایی» نداشته و از ابتدا پایه و اساس درستی نداشته است.

علی رهبری همچنین درباره ویژگی‌های یک ارکستر درجه یک سخن می‌گوید.